

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
**طِيبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ**  
**لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ**

(43)

دوشنبه 19 - 11 - 1437؛ 01 - 06 - 1395؛ 22 - 08 - 2016

I. خطبه 231، فیض الاسلام

I. متن و ترجمه خطبه 231:

و من خطبه له- علیه السلام-

فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيًّا بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ إِلَى أَجْلِ مَعْلُومٍ فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقْفُوهُ حَتَّى يَحْضُرَهُ الْمَوْتُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حُدُّ الْبِرَاءَةِ وَ الْهَجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَى حَدِّهَا الْأَوَّلِ مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِرِّ الْأُمَّةِ وَ مُعْلِنِهَا. لَا يَقَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ عَرَفَهَا وَ أَقْرَبَهَا فَهِيَ مَهَاجِرٌ وَ لَا يَقَعُ اسْمُ الْإِسْتِضْعَافِ عَلَى مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ فَسَمِعَتْهَا أُذُنُهُ وَ وَعَاهَا قَلْبُهُ. إِنَّ أَمْرَنَا صَعِبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ لَا يَجِي حَدِيثُنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ وَ أَحْلَامٌ رَزِينَةٌ. أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي فَلَأَنَا بِطَرَقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطَرَقِ الْأَرْضِ قَبْلَ أَنْ تَسْعَرَ بِرَجْلِهَا فِتْنَةٌ تَطَأُ فِي خَطَامِهَا وَ تَذْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا.

از ایمان است آنچه ثابت مستقر می‌باشد در قلب‌ها، و از آن است آنچه عاریت‌هایی باشد بین قلب‌ها و سینه‌ها تا سرآمدی معلوم. پس، هرگاه باشد شما را بیزاری از کسی، بازگزاریدش تا فرا رسدش مرگ، و در آن هنگام واقع شود حد بیزاری، ولی هجرت برجاست بر حد اولش. خدا را در اهل زمین حاجتی نیست از پنهان دارنده اُمت و آشکار کننده‌اش. واقع نشود اسم هجرت بر احدی مگر با معرفت حجت در زمین. پس، هر که شناخت او را و اقرار نمود بدان، او مهاجر باشد. و واقع نشود اسم استضعاف بر کسی که رسیده باشد حجت به او، و گوشش شنیده باشد آن را، و قلبش در بر گرفته باشد آن. همانا امر ما دشوار و سرکش است، حمل نکند آن را مگر عبدي مؤمن که خدا امتحان کرده باشد قلبش را برای ایمان. و نگه نمی‌دارد حدیث ما را مگر سینه‌هایی امین و خردهایی با وقار.

ای مردم، بپرسید از من قبل از آن که نیابید مرا، چه من آگاه‌ترم به راه‌های آسمان از خود به راه‌های زمین، [و] قبل از آن که فتنه‌ای پا برگردد که مهار خود را لگدمال کند و ببرد خرده‌های قوم خود را.

I. شرح خطبه 231 (1)

I. **فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ:** از ایمان است، آنچه ثابت مستقر می‌باشد در قلب‌ها.

این خطبه شریف نخست در مقام تشویق به حسن ظن است در حق کسانی که به ایمان شناخته نمی‌شوند، چرا که پایان کارشان آشکار نیست بر اهل ظاهر، و اینان نیز از عاریتی بودن ایمان خود آگاه نیستند. هم چنین با توجه به آنچه در پایان این خطبه درباره معرفت حجت آمده است، می‌توان حدس زد که مراد امام علی- علیه السلام- از مقایسه این دو نوع ایمان، آگاه فرمودن مردم باشد به حقایق برخی معنای قرآنی مانند ایمان، و تبری، هجرت، و استضعاف تا با تسویلات شیطان و تلبیس ابلیس خود را با ظاهر سازی فریب ندهند. پس، ابتداء یادور شد مردم که ایمان دو نوع است، یکی ثابت و پایدار و دیگری عاریتی و ناپایدار. به نظر می‌رسد این بیان امام- علیه السلام- تفسیر و شرح قول خدای تعالی باشد در قرآن کریم که فرمود، "أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْثَرًا كُلِّ حَبِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يُضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ" (24-25): 14 ابراهیم) (آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است؟ میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد. و خدا مثلها را برای مردم می‌زند، شاید که آنان پند گیرند. و مثل کلمه پلید چون درخت پلیدی است که ریشه کن شده باشد از بالای زمین، که نباشد مر آن را هیچ قراری). از نشانه‌های ثبات و استقرار ایمان در قلب اعتماد بر خداست در همه احوال، و شادمانی و بشاشت قلب در لطف و قهر او- تبارک و تعالی. حافظ:

از ثبات خودم این نکته خوش آمد که به جور در سر کوی تو از پای طلب ننشستم

شیخ صدوق در امالی خود آورده است که رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- بعد از فتح خیبر طی سخنانی به حضرت علی- علیه السلام- فرمود:

وَ أَنَّ سِرَّكَ سِرِّي وَ عَلَانِيَتِكَ عَلَانِيَتِي وَ أَنَّ سَرِيرَةَ صَدْرِكَ كَسَرِيرَتِي وَ أَنَّ وُلْدَكَ وُلْدِي وَ أَنَّكَ تُنْجِزُ عِدَاتِي وَ أَنَّ الْحَقَّ مَعَكَ وَ أَنَّ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِكَ وَ قَلْبِكَ وَ بَيْنَ عَيْنَيْكَ الْإِيمَانُ مُحَالِطٌ لِحَمِّكَ وَ دَمِكَ كَمَا خَالِطُ لِحَمِّي وَ دَمِي وَ أَنَّهُ لَنْ يَرِدَ عَلَيَّ الْحَوْضَ مُبْغِضٌ لَكَ وَ لَنْ يَغِيْبَ عَنْهُ مُحِبٌّ لَكَ ...

ترجمه کامل حدیث از این قرار است: جابر بن عبد الله گوید چون علی- ع- مژده فتح خیبر برای رسول خدا- ص- آورد رسول خدا- ص- باو فرمود اگر جماعتی از اتم در باره تو نمی‌گفتند آنچه نصاری در باره عیسی بن مریم گفتند امروز در

باره تو چیزی می‌گفتم که به هر جمعی گذری خاک زیر پابیت و فضل آب وضویت گیرند برای شفا و همین بس که تو از منی و من از تو ارث مرا بری وارث تو را برم و تو نسبت بمن چون هارون باشی نسبت به موسی جز این که پس از من پیغمبری نباشد تو ذمه مرا بری کنی و به روش من به جنگی، و فردا بر سر حوض خلیفه من باشی، و تو اول کسی باشی که سر حوض بر من وارد شوی، و تو اول کسی که با من جامه در بر کنی، و اول کسی از امت منی که در بهشت در آیی، و شیعیان بر سر منبرهای نور با روی سفید گرد مانند، و از آنها شفاعت کنم، و فردا در بهشت همسایه‌های منند، و به راستی نبرد با تو نبرد با من است و سازش با تو سازش با من، سر تو سر من است، و آشکار تو آشکار من و راز سینه تو چون راز من، فرزندان تو فرزندان منند، تو وعده‌های مرا عمل کنی، و حق با تو است و حق بر زبان تو است، و بر دلت و میان دو دیده‌ات ایمان با گوشت و خونت آمیخته چنانچه با گوشت و خونم آمیخته و دشمن تو سر حوض بر من وارد نشود و دوست تو پنهان نگردد تا به همراه تو سر حوض آید.

گوید علی - ع- برو در افتاد و سجده کرد و گفت حمد خدا را که به من نعمت مسلمانی داد، و به من قرآن آموخت، و مرا محبوب خیر البریه نمود، که خاتم پیغمبران و رسولان است از احسان و تفضل خودش بر من.

گوید پیغمبر - ص- فرمود اگر تو نبودی مؤمنان پس از من شناخته نمی‌شدند. (امالی شیخ صدوق-ترجمه کمره‌ای، ص 96-97)

2. **اشاره:** از این کلام امام- علیه السلام-، "فَمِنْ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ" (از ایمان است، آنچه ثابت مستقر می‌باشد در قلب‌ها)، استفاده می‌شود که جایگاه ایمان ثابت و مستقر قلب است، و چنانچه بعد آن می‌فرماید ایمان عاریتی داخل قلب نشده است بلکه در فضای بین قلب و سینه است.

مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار (ج 66، ص 228) می‌فرماید که در نسخه سید رضی همین دو قسم آمده است، ولی در بعضی از دیگر نسخه‌ها و شرح‌ها بعد از "مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ"، چنین آمده است، "و منه ما يكون عواري في القلوب و منه ما يكون عواري بين القلوب و الصدور إلى أجل معلوم". از جهت معنا و محتوا، به نظر ما، نسخه سید رضی- رضوان الله تعالی علیه- ترجیح دارد زیرا چنانچه برخی گفته‌اند، سینه دو سوی دارد، رویی به قلب و رویی به نفس. پس، ایمان عاریتی سرگشته و در آمد و شد بین نفس و قلب است تا آن که یا در قلب داخل شود و استقرار یابد، و یا نفسانی شود و از حقیقت ایمان دور افتد، و شاید آنچه به زودی پس از این خواهد فرمود اشارتی و بشارتی بوده باشد به صاحبان ایمان عاریتی که آنان برای تبدیل آن به ایمان ثابت و حقیقی تا لحظه مرگ فرصت دارند، و انسان تا در این عالم زنده است امکان تحقق یافتن به ایمان را دارد.

افزون بر این، تقسیم ایمان به دو قسم سازگارتر است با آنچه در قول خدای تعالی آمده است که، "وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرًّا وَمُسْتَوْدَعًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ" (6:98 الأنعام) (و او است که آفرید شما را از یک نفس پس جای قراری است و جای به امانت بودن، به تحقیق تفصیل دادیم آیت‌ها را برای قومی که بفهمند). روایتی که ترجمه آنها به زودی خواهد آمد نیز این تقسیم بندی دوگانه را تأیید می‌کنند. بنابراین، ایمان عاریتی ودیعه خدای تعالی است نزد مردم تا بلکه آنها رسم امانت داری و ودیعت پروری را به جا آورند، و با استقرار آن در قلوب خود از ضایع شدن و تباهی آن جلوگیری کنند.

3. **و منه ما يكون عواري بين القلوب و الصدور إلى أجل معلوم:** و از آن است، آنچه عاریت‌هایی باشد بین قلب‌ها و سینه‌ها تا سرآمدی معلوم. "عواری" جمع "عاریة" است، و چنانچه از جوهری نقل شده است، گویی منسوب به "عار" باشد، زیرا طلب آن عار و عیب است. "صدر" یا "سینه" جایگاه "قلب" است. در اصطلاح اهل عرفان، "قلب" جنبه‌ای از نفس ناطقه است که سمت "روح" است، و "روح" جنبه‌ای از انسان است که اضافه به خدای تعالی شده است و مشاهده پروردگار خود می‌نماید، و "صدر" جنبه‌ای از نفس ناطقه را گویند که جایگاه قلب است، و رویی از آن سوی قلب است، و رویی دیگر آن سمت نفس و طبع. این که فرمود ایمان عاریتی بین قلب‌ها و سینه‌هاست، کنایه از تردد و شک است، که گاه سوی روح و حق تعالی متمایل می‌شود، و گاه سوی طبع و دنیا. این چنین دودلی و شک ادامه می‌یابد تا آن که یا لطف خدای تعالی و اولیاء او شامل حال شخص شود، و ایمان در قلبش ثابت گردد و استقرار یابد، و یا خدای ناکرده، به حال خود رها شود به خاطر خبث طینت و کذب نیت خودش، و از اهل انکار و اصحاب عناد و لجاج شود.

هنگامی که ایمان در قلب آنهاست، اثر صدق بر آن آشکارست، و کلامشان را اثری عظیم در قلوب مستعدان، و چون ایمان در صدر و سمت و سوی طبع آید، بی روح و سرد و دروغین می‌نماید.

از امیرالمؤمنین، علی ابن ابی طالب- علیه السلام- بدین مضمون نقل شده است، "خُذِ الْحِكْمَةَ أَنَّى كَانَتْ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجَأُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ" (حکمت را هر جا باشد فراگیر! که حکمت- گاه- در سینه منافق بوده باشد، در سینه‌اش بجنبید تا برون شود و بیارامد سوی همسان‌های خود در سینه مؤمن). مقصود آن است که گاه بنا به ضرورتی سخنی حکمت آمیز در سینه منافق قرار می‌گیرد و آنقدر آن سرگشتگی و بالا و پایین می‌پرد تا از سینه او خارج شود، و به گوش اهل آن برسد، و مومنی آن را به گوش دل بشنود و بکار گیرد. از این

سنخ باشد ایمان عاریتی در سینه‌های اهل نفاق، که برای خود آنها نیست، بلکه امانتی است تا به دست اهلش برسانند، آن گاه شخص منافق خود اظهار کفر و انکار نماید، و شاید مراد از "أَجَلٌ مَعْلُومٌ این کلام امام علی- علیه السلام-"، به حسب باطن و حقیقت، همین بوده باشد، که آنان یا خود از اهل ایمان ثابت شوند، و یا آن را به اهلش منتقل کنند. به حسب ظاهر نیز هنگام مرگ آنهاست که در جمله بعد بدان اشاره فرمود.

شاید سرّ این اجل معلوم همان باشد که خدای تعالی اشاره فرموده است، "وَلَوْ لَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّهُمْ فَتَصِيبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَعِيرٌ عَلِمَ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا" (48:24 الفتح) (و اگر [در مکه] مردان و زنان با ایمانی نبودند که [ممکن بود] بی‌آنکه آنان را بشناسید، ندانسته پامالشان کنید و تاوانشان بر شما بماند [فرمان حمله به مکه می‌دادیم] تا خدا هر که را بخواهد در جوار رحمت خویش درآورد. اگر [کافر و مؤمن] از هم متمایز می‌شدند، قطعاً کافران را به عذاب دردناکی معذب می‌داشتیم).

ابن میثم بحرانی (متولد ۶۳۶ هجری در بحرین) در شرح نهج البلاغه خود (ج 4، صفحه‌های 336-337) چنین آورده است: در این عبارت امام (ع) ایمان را به دو بخش تقسیم فرمود. زیرا معنای ایمان عبارت است از تصدیق به وجود حق تعالی و صفات کمال و جلال وی و نیز اعتراف به صداقت پیامبر (ص) و آنچه از طرف خداوند آورده است، حال اگر این گونه عقاید، آن چنان در دل‌ها نفوذ کند که ملکه وجودی انسان شود، ایمان مستقر و ثابت خواهد بود، ولی اگر چنین نباشد بلکه در برخی احوال در معرض زوال و تغییر باشد، ایمان متزلزل و ناپایدار می‌باشد و حضرت این گونه عقاید را تعبیر به عواری کرده است به دلیل این که مانند وسایلی است که انسان به عاریه از دیگری می‌گیرد که باید موقعی آن را به صاحبش برگرداند، و به اعتبار آن که درست در دل‌ها جایگزین شده است آن را جا گرفته در میانه دل‌ها و سینه دانسته است، و برخی از شارحان عبارت بالا را چنین خلاصه کرده که ایمان بر دو گونه است: یکی ایمان خالصانه و بی‌غش و غش، و دیگری ایمان منافقانه می‌باشد.

"أَجَلٌ مَعْلُومٌ"، این عبارت به منظور ترشیح (پروردان) برای استعاره عواری آمده است زیرا چنان که خاصیت شیئی عاریه‌ای آن است که در دست عاریه گیرنده دوام ندارد، این قسم ایمان نیز در معرض تغییر و زوال قرار دارد، این تقسیم ایمان بر دو بخش چنان که نقل شد بر طبق نسخه سید رضی و نسخه‌های معتبر بسیاری از شارحان می‌باشد، اما در نسخه‌های که ابن ابی الحدید شرح داده، ایمان را به سه بخش تقسیم کرده است، قسمتی از ایمان آن است که ثابت و مستقر در دل‌ها جای دارد و دیگری آن است که به عاریت در دل‌ها قرار دارد، و قسم سوم ایمانی است عاریتی که تا مدت معینی در میانه دل‌ها و سینه در نوسان و اضطراب است و سپس نامبرده در شرح آن بیاناتی دارد که خلاصه آن چنین است: که بخشی از ایمان آن است که با دلیل و برهان در دل‌ها جایگزین شده و این ایمان حقیقی می‌باشد، بخش دیگر ایمانی است که برهانی نیست بلکه با استدلال‌های جدلی ثابت شده مانند ایمان بسیاری از کسانی که تحقیقات عقلی نکرده‌اند و عقیده‌هایشان بر قیاس‌های جدلی که به مرحله برهان نرسیده تکیه دارد و حضرت آن را عاریه در دل‌ها نامیده است که اگر چه در دل جای دارد که محل ایمان حقیقی است اما از این باب است که در معرض تزلزل و خروج است. مانند چیزی است که بطور عاریه در خانه‌ای قرار دارد، و بخش سوم ایمانی است که نه مستند به برهان است و نه به قیاس‌های جدلی بلکه از راه تقلید و حسن ظن به گذشتگان و یا از اعتماد به امامی که مورد اعتقاد می‌باشد پیدا شده است و این قسم را حضرت عاریه میان دل‌ها و سینه‌ها نامیده زیرا پایین‌تر از بخش دوم و ضعیفتر از آن و نزدیکتر به زوال می‌باشد. شارح نامبرده این سخن امام را که ایمان مستعار فقط تا هنگام مرگ باقی است به دو قسم اخیر ارتباط داده است زیرا کسی که ایمانش با قیاس جدلی اثبات شود گاهی به درجه یقین و برهان می‌رسد، و آن در موقعی است که با نظر دقیق بنگرد و مقدمات یقین‌آور بیاورد، ولی اگر مقدمات آن ایمان در نظرش ضعیف آید عقیده‌اش تا مرحله تقلید پایین می‌آید و به این طریق ایمان دو قسم اخیر محدود می‌شود به اجل معلوم به دلیل این که هر دو در معرض زوال می‌باشند، این بود شرحی که ابن ابی الحدید با توجه به متنی که از نهج البلاغه مولی در هنگام شرح در دست داشته است. اما اصل مطلب آن است که اگر این روایت درست هم باشد، باز به همان معنا و تقسیمی بر می‌گردد که ما بیان داشتیم زیرا ایمان چه برهانی و چه غیر برهانی باشد اگر به حد ملکه برسد و راسخ باشد، ایمان ثابت و مستقر است و گر نه عاریتی است و من گمان دارم که قسم دوم در متن شارح معتزلی تکراری است که سهوا از قلم نویسنده صادر شده است، خدا می‌داند. (پایان نقل)

عبد الباقی صوفی تبریزی (متوفی، 1039 ه ق) در منهاج الولاية في شرح نهج البلاغة (ج 1، ص 669-665) چنین گفته است:

بدان که چون ایمان عبارت است از تصدیق به وجود صانع و صفات [او] و صدق رسول در آنچه آورده است، اگر این اعتقادات برسند به حد ملکات در نفوس، ایمان ثابت مستقر در قلب باشند، و اگر نرسند بدان، بلکه حالاتی باشند در معرض تغییر و انتقال، عاریت‌هایی باشند. و استعاره فرمود لفظ آن (عاریت را) به اعتبار در معرض زوال بودنش، مانند عاریت، که در معرض در خواست بازگردانده شدن می‌باشد. و بین قلب‌ها و سینه‌ها بودنش کنایه است از عدم استقرارش در جواهر نفوس.

استاد گفت، "حقیقت ایمان تصدیق است، سپس تحقیق، و موجب این دو امر توفیق است، تصدیق با عقل باشد، و تحقیق با بذل جهد در حفظ عهد." یعنی گاهی متحقق به ایمان شده و در او قرار گرفته که در حفظ عهد ازل- که اعتراف به بندگی است به قول بلی- نهایت سعی و غایت جهد مبذول دارد.

سعدی: "إِنَّ الدِّينَ" از ازل همچنان شان به گوش به فریاد و "قَالُوا بَلَى" در خروش ابو یزید گفت، "ایمان به غیب نمی‌آورد کسی که با او نیست چراغی غیب." مولانا:

دید یوسف آفتاب و اختران	پیش او سجده‌کنان چون چاکران
اعتمادش بود بر خواب نخست	در چه و زندان جز آن را می‌نجست
ز اعتماد آن نبودش هیچ غم	از غلامی و ملامت بیش و کم
هر جفا که بعد از آتش می‌رسید	او بدان قوت چو شیران می‌کشید
همچنان که ذوق آن بانگ الست	در دل هر مؤمنی تا حشر هست
تا نباشد در بلاشان اعتراض	نی ز امر و نهی حق‌شان انقباض
در الست آن کو چنین خوانی بدید	اندر این دنیا نشد بنده و مرید
ور بشد اندر تردد صد دله	یک زمان شکر استش و سالی گله

[شیخ ابن عربی] در فتوحات مکیه (14 جلدی، ج 12، ص 480 - 479) چنین گفته است: ایمان نوری است شعشعانی است که ظاهر شده است از صفت مطلق که قبول تقیید نمی‌کند، [هنگامی مخلوط شود با این نور بشاشت (شادمانی) قلوب، حکمش همان باشد که یاد آور شدیم از "الظاهر و الباطن و الأول و الآخر"]، و مؤمنان در آن دو قسم هستند. مؤمنی است از نظر و استدلال و برهان، اعتمادی به ایمان او نیست، و مخلوط نشود نورش با بشاشت قلوب، چه صاحبش نمی‌نگرد بدان مگر از پشت حجاب دلیلش، و أصحاب نظر هیچ دلیل [نظری‌ایی] ندارند مگر آن که در معرض اشکال و خدشه است هر چند بعد مدتی. پس، ممکن نیست برای صاحب برهان که در آمیزد ایمان را با بشاشت قلبش، و این حجاب بین او و بین آن است. و مؤمن دیگر کسی است که برهانش عین حصول ایمان در قلبش است، نه امر دیگری، و این همان ایمانی است که مخلوط است با بشاشت قلوب، تصور نمی‌شود در صاحبش شکی، چه شک محلی را نمی‌یابد که آبادان سازدش، زیرا محلش دلیل [نظری] است، و [نزد این مؤمن] دلیلی [نظری] قائم نیست. پس، آنجا چیزی که بر آن نقدی شکی وارد شود نیست، و بلکه او در زیادتی است. [(پایان کلام شیخ)] مخفی نماید که این بشاشت قلب مخالط ایمان از تذکار آن "بلی" است که در روز "الست" گفته، مخالط ذوق شهود بصری و لذت سمعی. مولانا:

همچنان آن ذوق آواز الست در دل هر مؤمنی تا حشر هست (پایان نقل)

4. **روایاتی چند:** در اصول کافی (ط. الإسلامية، ج 2، ص 417) بابی است تحت عنوان "بَابُ الْمُعَارِينِ" (باب صاحبان ایمان عاریه)، که ترجمه فارسی آن را در اینجا می‌آوریم (أصول الكافي، کمره‌ای، ج 5، ص 283 - 479) **باب صاحبان ایمان عاریه**

- 1- محمد بن مسلم که از امام باقر و یا امام صادق (ع) شنیدیم می‌فرمود: راستی خدا عز و جل خلقی را برای ایمان ثابت آفریده که زوالی ندارد، و خلقی را هم برای کفر ثابت آفریده که زوالی ندارد، و خلقی را هم میان این دو آفریده، و به برخی ایمانی سپرده اگر خواهد برای آنها به پایان رساند، می‌رساند؛ و اگر خواهد آن را از آنها بگیرد، می‌گیرد و فلانی از آنها بود که ایمانش عاریت بود.
- 2- از کلب بن معاویه اسدی از امام صادق (ع) فرمود: راستی بنده بامداد کند مؤمن و شام کند کافر، و بامداد کند کافر و شب کند مؤمن، و مردمی باشند که ایمان را به عاریت دارند و سپس از آنها برگرفته شود و آنها را "مُعَارِين" نامند. سپس فرمود: فلانی از آنها است.
- 3- از عیسی شلقان گوید: من نشسته بودم و امام کاظم (ع) گذر کرد و با او بره‌ای بود. گوید: گفتیم: ای پسر! می‌بینی پدرت چه می‌کند؟ ما را به چیزی فرمان می‌دهد و سپس از آن نهی می‌کند، به ما فرمان داد با ابی الخطاب دوستی کنیم و سپس به ما دستور داد او را لعن کنیم و از او بیزاری جوئیم.
- امام کاظم (ع) که پسر بچه‌ای بود فرمود: راستی خدا خلقی را برای ایمانی آفرید که زوال ندارد و خلقی را برای کفری آفرید که زوال ندارد و خلقی را هم میان این دو دسته آفرید و ایمان را بدانها عاریت داد و آنان را "مُعَارِين" نامند و هر گاه خواهد، ایمان آنها را بازستاند، أبو الخطاب از آنها بود که ایمانی به عاریت داشت.
- گوید: سپس خدمت امام صادق (ع) رسیدم آنچه را به أبو الحسن (ع) گفته بودم و آنچه را به من گفته بود به آن حضرت گزارش دادم و امام صادق (ع) فرمود که: او جوشش نبوت است (یعنی از سرچشمه نبوت جوشیده است).
- 4- از یکی از اصحاب ما که ابی الحسن (ع) فرمود:

راستی خدا پیغمبران را به پیغمبری آفریده و جز پیغمبر نباشند، و مؤمنان را به گرویدن آفریده جز مؤمن نباشند، و به مردمی هم ایمان به عاریت داده و اگر خواهد برای آنها به پایان رساند و اگر خواهد آن را از آنها بازستاند، فرمود: در باره آنها جاری شده است حکم (98 سوره انعام)، "پس پا برجا باشد و سپرده شده باشد" و به من فرمود: راستی فلانی مستودع و امانت دار بود برای ایمان خود، و چون بر ما دروغ بست، آن ایمان عاریه‌اش سلب شد.

5- از امام صادق (ع) فرمود: راستی خدا پیغمبران را به سرشت نبوت آفریده و هرگز بر نمی‌گردند، و اوصیاء را به سرشت وصایت آفریده و هرگز بر نمی‌گردند، و مؤمنان را به سرشت ایمان آفریده و هرگز بر نمی‌گردند، و برخی باشند که ایمانی به عاریت دارند و هر گاه دعا کند و در دعا اصرار ورزد با ایمان بمیرد.

5. **اشارتی از سید الشهداء-ع-: سید الشهداء، و امام احرار، و سرور امانت‌داران، ابو عبدالله، حسین بن علی- علیهما السلام-**

در دعای عرفه خود به پیشگاه مولا و پروردگار خود چنین عرضه می‌دارد:  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ وَلَا كَصُنْعِهِ صَانِعٌ وَهُوَ الْجَوَادُ الْوَاسِعُ، فَطَرَ أَجْنَاسَ الْبَدَائِعِ وَ أَثَقَّنَ بِحِكْمَتِهِ الصَّنَائِعِ وَلَا تَخْفَى عَلَيْهِ الطَّلَائِعُ وَلَا تَصْبِغُ عِنْدَهُ الْوَدَائِعُ... (ستایش خدایی را است، که قضای او را دفع کننده‌ای و بخشش را مانعی نیست، و همانند ساخته‌اش، ساخته هیچ سازنده‌ای نباشد، و اوست بخشنده افزونگر. بگشود راه پیدایش گونه‌های نوین را، و استوار ساخت ساخته‌ها را با حکمت خویش، مخفی نمانند بر او پیشآیندگان، و ضایع نگردند نزد او ودیعت‌ها...)

این اشارتی است به غایت امانت‌داری آن امام شهید که خود حمیدی حقیقی و تامّ و کامل بود برای خدای تعالی، و قیام فرمود بر حفظ امانت الهی که نزد نفوس ناقص به ودیعت گذاشته شده بود تا نجات اینان را از ظلمات ظلم و ستم. در شرح دعای عرفه آن امام شهید- علیه السلام- چنین آورده‌ایم:

**مراد از مخفی نبودن طلایع بر خدای سبحان و ضایع نشدن ودایع نزد او:** با توجه به اینکه " طلایع " اموری هستند که پیشاپیش می‌آیند و دارای نوعی ظهور می‌باشند، انتظار می‌رود که آنها مخفی نباشند، و دیگر خدای سبحان ستایش نشود بر اینکه طلایع بر او پوشیده نیستند، چه پوشیده نبودن امور آشکار بر کسی کمالی برجسته نیست که در صدر این دعای عظیم الشأن بدان حمد گردد خدای سبحان. علاوه بر این، اگر از " طلایع " صرفاً معنای آشکاری آن مراد می‌بود و " ودایع " در مقابل آن بکار رفته بود، مناسب تر آن می‌بود، که گفته شود که " مخفی نباشند بر او نه طلایع و نه ودایع "، حال آنکه حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - از مخفی نبودن طلایع و ضایع نشدن ودایع سخن گفتند. پس، " مخفی نشدن " را با " ضایع نشدن " تکمیل فرمودند، و " طلایع " را با " ودایع ". اگر مراد گوینده‌ای صرفاً تأکید إحاطه و علم خدای سبحان باشد، إقتضای بلاغت آن است که یاد شود از اینکه امور مخفی و سرّی بر خدای پوشیده نمی‌باشند، و یا از مخفی نبودن همه امور بر او، یاد شود، نه اینکه تنها مخفی نبودن " طلایع "، به معنی جنبه آشکار پدیده‌ها، بیان گردد. بنابراین، به نظر ما می‌رسد، مراد از " طلایع " در اینجا نزدیک باشد به همان معنای دسته‌بیش‌تاز ارزیابی و عملیاتی لشکر، چه آنها می‌کوشند تا آنجا که ممکن است خود را از دید لشکر مقابل مخفی سازند. در نتیجه، می‌تواند مراد از مخفی نبودن طلایع بر خدای سبحان، إحاطه وجودی، و قدرت و علم او باشد به جلوه‌ها و سر بر آوردن‌های اسماء و صفات در حجاب پدیده‌ها در عالم شهادت. و حسن استفاده از این تعبیر در آن است که تأکید می‌نماید بر إحاطه و علم خدای سبحان بر حقایق مخفی امور حتی هنگامی که نوعی قصد و اهتمام بر إستتار، و مخفی ماندن، و غیر واقع‌نمایی از سوی اُغیار در کار باشد. به عبارت دیگر، " طلایع " که إستتار می‌کنند و سعی در پنهان ساختن حقیقت خویش دارند از غیر با دعاوی گزاف استقلال و کمال، و در نظر شخص غیر بصیر آن چنانچه هستند نمی‌نمایند، همه چیزشان در نزد تو آشکار است، و بر تو مخفی نمانند، چه آنها همه مظاهر اسمای و صفات تو می‌باشند، و تو فاطر آنها، و به اراده و حکمت تو آن باشند که هستند.

حافظ شیراز نیز چنین سروده است:

قلب اندوده حافظ بر او خرج نشد      کاین معامل به همه عیب نماند بی‌با بود

حافظ:

حکم مستوری و مستی همه بر خاتم توست      کس ندانست که آخر به چه حالت برود